

دورساله در اخلاق و سیاست

دورساله‌ای که اکنون می‌بینیم در اخلاق و سیاست است و مؤلف هر دو یکی است که «شروق الانوار وانوار الشروق» را تألیف کرده است. از کتاب شروق الانوار نسخه‌ای در کتابخانه ملک ش ۱۳۴۱ ع.نخ یوسفین ابی‌زید کازرونی از سده هشتم و نسخه‌ای در کتابخانه دکتر آصفی مهدوی شماره ۴۸۰ هست. (نشریه کتابخانه دانشگاه ۳: ۸۵) از نام «غایة الارشاد» (گک ۱۵ پ شروق الانوار) و کتابهای دیگر که در همین شروق الانوار یاد شده راه بجائی نبرده‌ایم که بتوان با آن مؤلف رساله را شناخت. چون در شروق الانوار از اخلاق ناصری یاد میشود پس مؤلف آن (وبالطبع دورساله‌ها) خواجه طوسی نخواهد بود و سخن دولتشاه در تذکره الشعراء ص ۱۹۴ درست در نخواهد آمد (سرگذشت طوسی از مدرس رضوی ص ۳۰۴)

در هر دو رساله‌ها از شروق الانوار و وانوار الشروق یاد شده است همچنین از اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعدین زنگی (۶۳۳ - ۶۵۸) و اتابک مظفرالدین دکلہ باتکله (۵۷۱ - ۵۹۱) و مولانا نصرالدین و مولی الموالی که به گواهی شروق الانوار باید مراد از آنهم خواجه طوسی باشد همچنین از سنایی و حجة الاسلام از نام «خلافت‌نامه» بعنوان اسم عام در هر دو رساله یاد شده است ولی در خود خلافت‌نامه بازهم آمده که نام کتاب چنین است.

خلافت‌نامه از روی مجموعه شماره ۱۵۸۹ کتابخانه کوپرولو که در برگهای «۲۷۱ پ - ۲۸۶ ر» آن آمده و سی‌و‌هشتمین رساله آنست نقل شده است و مورخ ۶ ذح ۷۵۴ است. رساله در بیان عدل و آیین پادشاهی از روی نسخه شماره ۴۰۱۳۴ کتابخانه ملک بهمان خط شروق الانوار و نسخه شماره ۳۵ اخلاق و مواظب شماره عمومی ۳۴۶۷ (۲: ۳۳۹) کتابخانه استان قس نقل شده است. نسخه استان قس وقت این خاتون است در ۱۰۶۷. و دارای ۱۰ برگ ۱۵ و ۱۴ س بخط نسخ. از دوست بزرگوار دانشمند آقای عبدالله نورانی بسیار سپاسگزارم که این رساله را از روی آن نسخه بخط خود نوشته و برای چاپ در اختیار بنده گذارده‌اند. من هم آنرا خواندم و با نسخه کتابخانه ملک برابر ساختم و اینک به نظر خوانندگان گرامی میرسد.

رساله در بیان عدل و آیین پادشاهی

بطلید، نه زیادت، کی آنرا شره گویند، و نه کمتر که آنرا خمود گویند.

و از فرمان برداری قوت خشم شجاعت پدید آید. و شجاعت آن بود کی شخص از چیزهای ترسناک ترسد، و هر کجا خشم باید دراند براند و هر کجا نه باید دراند نه راند، نه پر دلیر باشد که آنرا تهور گویند و نه بد دل که آنرا جبن گویند.

و از فرمان برداری قوت فکر حکمت پدید آید. و از اعتدال همه بایکدیگر عدالت پدید آید. چون آن خلقهای چهار گانه که عفت و شجاعت و حکمت و عدالت‌اند حاصل شده باشد راستی میان عقل و قوتها نگه داشته بود.

بقوت خدای تعالی و حسن توفیق او این رساله ساخته شد در بیان عدل و آیین پادشاهی [و] اومید چنانکه هر حاکم که بدین سخنان کار کند، از پرگزیدگان خدای تعالی بود و نایب و خلیفه او شود، در میان خلق بتوفیق حق.

بدانکه عدل عبارتست از نکه داشتن سویت و راستی بود در میان چیزها، از آن جهت که مؤدی باشد بکمال، پس عادل کسی بود که راستی و اعتدال نکه دارد در میان عقل و قوتهای خود، و میان خود و حق تعالی و میان خود و خلق:

امامیان عقل و قوتهای دیگر چنان کند که همه قوتها بفرمان عقل باشند تا از فرمان برداری قوت شهوت عفت پدید آید. و عفت آن بود که هر چه در وجه معاش و لذت بدنی بکار آید

وامامیان خود و حق تعالی چنان کند کی در عوض آن همه نعمت ها که از حق تعالی [باو] میرسد از زندگانی و تن درستی و مال و جاه و غیره که در شمار نیاید ، بندگی و طاعت او بجای آورد . بغیر رضای اودم نزنند ، و در همه باب روی دل با او کند و نزدیکان و بندگان او را نیکو دارد .

بنگر که اگر ترا بنده باشد و اندک حق نعمتی بر وثابت گردانیده باشی . با آنکه او صدچندان خدمت تو کرده باشد و روزی به مراد تو زندگانی نکند با او چه کنی ، پس سخت زشت و دور از کار بود کی در برابر این همه نعمتها کی از خدای به ما میرسد مافرمانبرداری و عبادت او نکنیم .

و اصل عبادت آن (۱) باشد که بهر نعمتی که ارزانی فرموده از جان و تن و مال و غیره ، شکرانه و بندگی بجای آریم . و از این جهت عبادت دو قسم میشود : قسمی روحانی و قسمی جسمانی .

اما عبادت روحانی آن بود که معرفت او حاصل کنی بذات و صفات و افعال ، و با حضرت او با خلاص و نیاز روزگار گذرانی ، و بهره او کند راضی و تسلیم باشی ، و ذکر و فکر خود را مستغرق باو و محبت او داری .

و اما عبادت جسمانی بعضی بدنی بود چنانکه نماز و روزه و بعضی مالی چنانکه زکات و صدقه .

و اما آنچه میان خلق و شخص بود بدو قسم شود : قسمی آنکه میان حاکم بود و دیگری ، و قسمی آنکه میان دو شخص باشد .

اما آنکه میان حاکم و دیگری بود باید که هیچ حیف و ظلم روان ندارد : نه بر خود که آنرا اذلال گویند ، و نه بر دیگری که آنرا ظلم گویند ، بل که احسان و افضال بجای آرد . چه در خیرست که : حرمت مال همچون حرمت جانست .

بیت

از رعیت شهری که مال رب و پادشاه علوم انسانی و مطالب است
بن دیوار کند و بسام اندود

اردشیر گفته که : ملک نه باشد الا بمردان ، و مردان بدست نتوان آورد الا به مال ، و مال حاصل نشود الا بمعارت و ذراعت ، و عمارت و ذراعت نکنند الا بعدل و سیاست .

و اما آنکه میان دو شخص باشد هم منقسم شود بدو قسم : قسمی آنکه میان مردگان و زندگان باشد ، و قسمی آنکه میان زندگان باشد .

اما آنکه میان مردگان و زندگان بود چنانکه وصیتی یا وقفی که شخصی کرد و در گذشت ، باید که چنانکه شرط وقف باشد بدر رود ، و نگذارد که هیچکس تمدی و تناول کند ، چه وقف و صدقه همچون [جامه] و زینت مرده باشد ، و صاحب دولت زینت مرده بر نکند که خود پیوشد .

بیت

ز کرم مرده گفتن بر کنی و در پوشی

میان اهل مروت که داردت معذور

آن کسی که از گلوی خود و عیال بر گرفت و صرف راه حق کرد ، حال او بکجا رسد تا از آن دیگران بکجا رسد .

اما آنکه میان زندگان بود بر هیچ طرفی حیفی نشاید که رود و تحقق این نوع معدلت بچهار شرط بود :

شرط اول آنکه اصناف مردم با هم دگر برابر و متكافی دارد ، چه همچنانکه اعتدال مزاج از تکافوی چهار صنف پدید می آید : اعتدال و راستی میان مردم از برابری چهار صنف پدید می آید :

یکی اهل شمشیر ، و ایشان به مثابت آتش اند در کائنات .

دوم اهل قلم ، و ایشان به مثابت هوا اند در کائنات .

سوم اهل معامله ، و ایشان به مثابت آب اند در کائنات .

و چهارم اهل زراعت ، و ایشان به مثابت خاک اند در کائنات

همچنانکه از ارکان چهار گانه اگر یکی غلبه کند بر دیگری آن مزاج تباه شود ، همچنین اگر یکی از این اصناف چهار گانه غالب شوند مزاج اهل عالم تباه شود .

شرط دوم آنکه احوال و افعال مردم به بیند و بقدر استحقاق و استعداد مرتبه هر کسی معین کند .

و مردم بدین اعتبار پنج گروه اند :

اول آنکه بطبع نیک باشند و نیکی نیز برسانند . و این گروه بهترین خلق باشند ، و باید که نزدیکترین کسی پادشاه این گروه باشند ، و ایشان را بزرگ و نیکو باید داشت ، و سرور دیگران باید ساخت .

دوم آنکه نیک باشند بلی نیکی نرسانند ، و اینها را نیکو باید داشت و راه باید نمود تا نیکی برسانند ، چه نیکی رساندن خوبی خداست و مردم بدین خلق بخدا نزدیک میشود .

سوم آنکه بطبع میانه باشند نه نیک و نه بد ، و ایشان را ایمن باید داشت و نیکی باید فرمود .

چهارم آنکه بد باشند بلی بد نرسانند . و این گروه را خوار باید داشت ، و باو میدویم و پند و زجر (۲) براه راست باید خواند ، تا اگر باز آمدند نیک ، والا در خواری و مشقت می باشند .

پنجم آنکه هم بد باشند و هم بد رسان ، و این طائفه بدترین خلق باشند .

در خیر است : بهترین مردم آنست که مردم را خیر رسانند و بدترین آنست که مردم را گزند رسانند .

پس ازین گروه هر که قابل صلاح بود باصلاح باید آورد ، و هر که قابل نبود شراب و زجر و تأدیب دفع باید کرد . اگر دفع نشود او را بچسب و بند تعذیب باید کرد . اگر همین قدر کافی نبود عضوی از اعضا باید بر بد و بیشترین حکما بر آنند که کشتن جایز نبود ، الا آنکه اگر وجود او سبب فساد عام خواهد شد . او را شاید کشتن چه پادشاه طبیب عالم است و عالم همچون یک شخص ، و هر که

عضوی از شخصی فاسد شود اگر صلاح نپذیرد و سرایت خواهد کرد با اعضای دیگر، قطع آن واجب بود. و از اینجاست که لهراسب بن کبکسر و میکوید: «مثل پادشاه در عقوبت گنه کاران چون مثل طبیب مشفق است که محتاج میشود به بریدن عضوی.»

شرط سوم آنکه سویت و راستی نکه دارد میان خلق در خیراتی که مشترکست مثل مال و کرامت و سلامت تاهریک بدان قدر که در خور اوست راضی و برخوردار شوند. چه اگر کسی را زیادت دهد جور باشد بر دیگران، و اگر کم دهد جور باشد برو. شرط چهارم آنکه نگذارد که هیچکس از این خیرات چیزی از دست دیگری بیرون آورد. الا بروجهی که موافق نظام و عدل باشد.

و نقل خیر از شخصی بد دیگری یا بی ارادت بود چنانکه دزد [ی] و غصب، یا بارادت بود چنانکه بیع و هبه.

اگر بی ارادت بود منع و زجر باید فرمود، و درین باب سخنی و درشتی باید نمود. و ازینست که در شرع بدانگی و نیم زر که دزدی کنند دستی که ارش او پنجاه شتر بود می برند، تا مردم اعتبار گیرند و گستاخ نشوند.

و اگر به ارادت بود و نه موافق وجه عدل چنانکه قمار، منع فرماید، و اگر بدان مشغول شوند زجر و تأدیب بکار آورد. و بدانکه از آنچه گفتیم در تحقق عدل، که باید که سویت نکه دارد در خیرات مشترک - لازم آید که خود را خیری زیادت ندهد و دیگران را کم، بل که خود را نیز با دیگران یکسان دارد. اگر چنانکه مالی داشته بود و مستحق را به بیند ایثار کند و احسان و تفضل فرو نگذارد. و از اینجا معلوم شود که احسان و افضال هم در عدل داخلست.

پس عدل وقتی محقق شود که جمله فضائل حاصل شده باشد. پس دانستیم که بهترین خلق کسی بود که عادل باشد و ازینست که پیغمبر علیه السلام بر نوشیروان فخر دارد و گفت: «دولت فی زمن الملك العادل.»

و بیاید دانست که عادل بحقیقت کسی بود که اول خود را باصلاح آورد، و بعد از آن نزدیکان و اهل خود را، بعد از آن دوران و بیگانگان را. چه مجال بود شعمی که نزدیک خود را روشن نتواند کرد و از دور خود را روشن کند.

اکنون بدانکه اگر چه همه خلقهای نیکو و خصلتهای پسندیده در معنی عدل داخلست. بلی چند چیز از آن برسبیل تفصیل آوردن لایق است: اول آنکه مصاحبت و مخالطت او با علما و اهل صلاح بود. چه علما می آورند که کند فهمی که با فضائل صحبت داشته بوده باشد از تیز فهمی که با جاهلان صحبت داشته بود. و گفته اند که طبع از طبع می دزدد بی آنکه بداند. نوشیروان گفته که: هرگز با بدسیرتی آمیزش نکردم الا که بدی او در نفس من اثر کرد و با عالمی آمیزش نکردم الا آنکه زیرک شدم.

بیت

با هم نشین نیک نشین و از بدان بیرون
کز ابر تیره گردد خورشید خاوری

بلی باید که تمیز کسی که بصورت عالم و حکیم باشد. نه بمعنی وصف، از حکیم و عالم حقیقی تواند کرد. و الاخلل بسیار پیدا آید. خطاب [آمد] داود را کی از عالم دوستی دنیا او را مست گردانیده باشد سوال مکن، که ترا از راه باز دارد.

منگسر بعالمان طبیعت که فعلشان

در عقل و شرع راه بری شدند رهبری

و باید که از تعظیم و تکریم ایشان هیچ دقیقه ای فرو نگذارد. اسکندر گفته: «من استاد خود را از پدر خود دوستر می دارم که استاد سبب زندگی باقی منست و پدر سبب زندگانی فانی،» و سلطان محمود دعوتها از بهر علما و درویشان می ساخت و خود کوزه بردست نهاده بخدمت ایشان می ستاد. و یونانیان را رسم آن بوده که هر کس که در علم و حکمت تمامتری بودی او پادشاه بودی یا حاکم بر پادشاه.

و ملوک فرس هرگز بی دانشمندی بر تخت نشستندی و خلفا نیز از حکم و فتوای علما بیرون نرفتندی.

و نوشیروان گفته با خوار داشتن اهل علم نیکویی بالا نگیرد. بیت:

هر که او اهل علم دارد خوار

آن چنان کسی تو آدمی شمار.

و باید آنچه که کفایت ایشان بود از بهترین وجهی مهیبی بدارد تا ایشان را از زحمت کفاف فراغتی باشد. و بدعا و تدبیر کار او بپردازند. و باید که از جهت فراغ خاطر ایشان مدرسه و خانقاه می سازند که نام نیکو و صلاح فرزندان باقی می ماند. بیت:

چو دنیا نمائند بکس پایدار (۳)

همان به که نیکی بود یادگار

نکه کن که هر کس زد نیاجه برد

بجز آنکه دنیا بدشمن سپرد

دوم آنکه بر خود واجب داند که هر روز وظیفه علمی آموزد. چه هر قدر که ایشان دانند بسیار نماید. و آن نه هر علمی لایق باشد بل آنچه که از خلافت الهی ضرورت بود. و آن در کتاب شردی الانوار و کتاب انوار الشروق آورده ایم. اگر صاحب دولتی را دست دهد که آنرا بداند و کار نبندد خلیفه جن و مالک مطلق شود. و باید که پیوسته از احوال پادشاهان گذشته تفحص میکند و سیرت و اخبار ایشان میخواند تا هر چه از افعال ایشان نیکو داند در خود می نشاند، و هر چه بد باشد از خود دور می کند. عیسی علیه السلام می گوید: «من از بد خلقان نیک خلق شده ام.» و نیز بدانند که بیت:

جهان چون تو دید و شنید بسی

نخواهد شدن رام با هر کسی

بسا روز گارا که بر کوه و دشت

گذشتست و بسیار خواهد گذشت

نه فرزند ماند نه تخت و کلاه

نه ایوان شاهی نه گنج و سپاه

همان گنج و دیسبا و کاخ بلند

نخواهد بدن مر ترا سودمند

سوم آنکه پیوسته تفحص و تجسس ناپایان و گماشتگان خود میکند. چه اگر ایشان امنی یابند از جهت پادشاه بر آن وجه که از کار ایشان غافلست بسی خون خلق که بریزند و بال آن بر گردن او خواهد بود، همچنانکه اگر شخصی را بدست گیرد و دیگری او را بکشد.

و همچنین تفحص و تجسس احوال خلق می کند.

اسکندر خود بسیار وقت بسودی که شب در شهر گشتی و نیک و بد هر کس دانستی.

و اتابک ابوبکر میگفت. من شب نیم دانگ بخواب نمی روم، و باقی در تعریف و تدبیر کار رعایا ام. و امینان گمارد تا خبرهای پنهانی او را میرسانند.

نوشیروان را رسم آن بود که با هر عاملی کی در ولایتی داشته بود وضعی نهاده بود که حالهای پنهانی می نویسند و پیش فراش یا دربان یا مطبخی. یا شرابی فی الجمله کسی که با او بتوانست رسید، و هیچ کس را گمان نیفتادی می فرستد.

و بوزرجمهر که وزیر او بود نتوانست که هیچ عاملی که نوشیروان او را نشناختی بجایی فرستادی از جهت این معنی.

و در عهد معتضد شبی سرکی زنی بسزور بخانه سرد مؤذنی بود چندانک جهد کرد نتوانست دفع آن کردن در نیم شب بانگی بگفت. خلیفه او را بخواند گفت: چرا بانگ می وقت گفتی: گفت: خواستم که آن ترک پندارد که روز است و این زن را خلاص دهد. خلیفه آن ترک را بکشت، و این مرد را گفت: تا اگر حکایتی باشد یا کسی بی راهی کند همچنان بانگی بگوید. و مردم از ترس او نتوانستن ظلم کردن.

و بداند که رحمت و شفقت بر خلق می آید. این خلق مطامع است. و دیمت خدایست که بیادشاهان سپرده است.

مولانا نصیرالدین رحمة الله علیه گفته است: و بیاید زهیت را اگر بسال بزرگتر باشد چون پدر دارد، و اگر هم سال باشد چون برادر، و اگر بسال کمتر چون فرزند، و باید که هیچ جور جایز ندارد چه عدل و ظلم پادشاه در عالم تأثیر بسیار دارد.

بهرام گور در شکاری در خانه پیرزنی افتاد و او شیر بسیار می آورد و مردمان را می داد. بهرام پرسید که این همه شیر از کجا است؟ گفت: از یک گاو است. و بهرام تعجب نمود و دردل گذرانید که این گاو از او بخورد. روز دیگر شیر او باز کم آمد بی موجهی. زن گفت: من این را هیچ سببی نمیدانم مگر آنکه پادشاه نیت ظلم کرده باشد. بهرام نیت بگردانید.

شیر گاو بحال خود آمد.

همچنین نوشیروان بدر دیهی رسید و از دخترکی آب خواست. دخترک برفت و یکتای نیشکر بگرفت و آب آن بیاورد و نوشیروان بخورد و بحال باز پرسید. و برداش آمد کی خراجی زیاده طلبید. بار دیگر بهمان ده آمد و از سه نیشکر هم چندان بیرون نیامد از سبب آن باز پرسید گفتند: مگر پادشاه نیت ظلمی کرده و دلیل ظاهر بر این که پادشاه وقت، که جاوید بهماناد و بعد از انصاف آراسته باد، امیران نیکو زید معدلثهم - بولایت پارس فرستاد بلا و ظلم باز کم آمد و قحط و وبا زائل شد، زحمت و رنج منقطع گشت، و اومید چنانک روز پر و زبهر از این شود.

و باید که مال از آب و زمین حاصل کند نه از کسب مردم و این باستمال و دلخوشی اهل زراعت تواند بود، بر آن وجه که تقدمه نطلبند و حرص و تسعیر نکنند. و حقیقت که زراعت خاک باز کردن است بل که خاک با آدمی کردن است.

و عبادت ملوک فرس عمارت و آبادانی عالم بود و هر که زحمت و رنج در بیرون آوردن آبی و معمور کردن خرابی بیشتر بودی او عزیزتر بودی لایب.

در عهد عمر، رضی الله عنه، شخصی حقی ثابت گردانیده بود و شرط کرده بودند که آنچه دلخواه او باشد بوی دهند. و او پنج پیمان زمین خراب خواست از سواد عراق و بطلبیده و نیافتند. عمر گفت عوض این هر چه میخواهی بخواه. گفت: غرض من این بود تا تو بدانی که ماملک بدست شما چون سپرده ام. عمر گفت شما عمارت دنیا می کنید و ما عمارت آخرت، و باید که کار بگردانان فرماید والا پشیمانی خورد. اسکندر از ارسطو پرسید که کارها کرا فرمایم؟ گفت: هر که ملکی دارد و آنرا معمور گردانیده خراج بدو سپار. [و هرک غلامان خود را بادب بر آورده لشکر بدو سپار] و اگر نه پشیمان گردی.

و باید که ارباب حاجات را از خود محجوب نگرداند. نوشیروان در مجلسی که نشسته بودی در زمان خلوت زنجیری آویخته بودی تا مظلومان آن زنجیر بجنبانیدندی و او آگاه شدی.

و باید که غمازی و عوانی نشنود الا وقتی که بیان بکنند و بیاید دانست کی حسد بسیار است. و اگر شخصی نیکو پیش پادشاهی باشد همه بدان خواهند که او را دور گردانند تا ظلم بر نظر پادشاه نیارایند. و بحقیقت این چنین کسانی دشمن دولت باشند. اگر چنانکه این حال معلوم کند و قصد کسی از جهت حسد کرده باشد باید که ایشانرا دور گرداند و مالشی بلیغ دهد. و باید که بپیش و لذت مشغول بنشود و همگی فکر خود بر صلاح حال خلق گمارد. و باید که حرص را بخود راه ندهد.

سنائی میگوید :

هر کرا دیو حرس مهمان بود

به حقیقت شمر که تشنه بمرد ،

فردوسی میگوید :

اگر پادشا رای گنج آورد

تن زیر دستان به رنج آورد

بناکم باید به دشمن سپرد

همه رنج ما باد باید شمرد

و حقیقت که گنج نهادن یا مال در حال تلف کردن، عیش بر خلق تنگ کرد نیست، و این ظلمی عظیم باشد. و از جهت اینست که آلات از نقره و زر ساختن و جامه قیمتی پوشیدن خلاف عدلست.

و باید که تفقد و تعهد و زیارت سادات بزرگوار و ائمه و شایخ نامدار می کند، و از همت نیک ایشان مدد می جوید. چه برکت آن بسیار باشد.

و باید که تاواند خشم نراند و عفو نیک پسندیده داند. مأمون گفته : اگر مردم بدانند که مراد عفو چه مایه لذت است تقرب من بجرم کردن جویند.

و باید که بهیچ وجه از کار دشمن غافل نباشد، و جاسوسان نیک بر کمارد تا گاهی احوال بدومی رساند. چه آسانتر تدبیری در دفع دشمن بر حال او وقوف یافتن است.

و باید که هیچ دشمن را خرد نشمرد علی الخصوص که مظلوم باشد.

بیت:

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب

که هرک از ضعف نالانتر قوی تر زخم پیکانش

و در احکام قلمها و محافظت در بندها و احتیاط راهها هیچ

دقیقه فرو نباید گذاشت.

و باید که تاواند بچنگ رغبت ننماید.

افلاطون میگوید :

باصلاح آوردن دشمن آسان ترست از هلاک او خواستن.

و باید که جهد کنند تا مردم را از مرتبه رعیتی به مرتبه

دوستی رساند، و سبب دوستی سه چیز تواند : نفع و لذت و فضیلت. هر که دیگری را نفعی رساند یا لذت او حاصل گرداند این کس را دوست دارد. و اگر خلقی نیکو داشته بود مردم نیز او را دوست دارند. چنانکه اگر بشنویم که پادشاهی عادل بوده است یا در ولایتی دور هست یا زاهدی یا عالمی بزرگ هست البته دوستی او در دل پیدا آید. اگر چنانکه از وجود تو راحت یا لذت بمردم میرسد بدانکه مردم ترا دوست می دارند و دعای نیکو کنند، والا نه. و سقراط گفته که : بهترین چیزها دوست بدست آوردن است.

می آورند که پادشاهان روم به پادشاهان یونان رسول فرستادند و گفتند : چرا عمر شما دراز است و از آن مانده، رسولان را گفتند بروید که در فلان موضع قلعه ای هست هر که که خراب شود جواب بگوید : هم ایشان رفتند، قلعه، روئین دیدند گفتند این چگونه خراب شود. مع ذلك همت بر آن گماشتند و بعد از دو سه روز خراب شد گفتند که این جواب است. یعنی که همت مردم و دعای خلق بسی تأثیرها دارد.

بیت:

ای آینه می گویمت از آه بترس

وی تا رقص ز تابش ماه بترس

بر جوشن اقبال جهان تهیه مکن

وز تیر دعا وقت سحر گاه بترس

خدای تعالی فرموده است که ، هر که مردم را منفعت رساند او درین عالم بسیار بماند. و هیچ شك نه که اگر نیکی و اگر بدیست همه با خود میکنند. چه اگر نیکویی کنند چون بمیرند ایشانرا بسورت های نیکو تر و دولتهای زیادت تر برانگیزانند ، و الا بخلاف آن ، فی الجمله شخص مهمان عمل خودست . بیت :

یقین دان که گر نیک و گر بد کنی

نه با دیگری بل که با خود کنی

خدای تعالی توفیق خیرات همگانرا روزی کناد ، و روز گارهما یون پادشاه وقت به عدل و انصاف آراسته دارد و از عمر و ملک بر جور داری دهاد ، و امیران نیکورا تسوفیق خیر و عدل بر مزید کناد ، و این رساله خواننده و شنونده راسودمند و مبارک گرداناد ، بمحمد و اله اجمعین .

